**بسم الله الرحمن الرحیم [[1]](#footnote-1)**

عرض شد که ادلۀ برائت و استصحاب ثبوتا محذوری نیست که شامل اطراف علم اجمالی بشوند. ولی در اینکه مخرج از این ادلۀ مرخصه نسبت به اطراف علم اجمالی چه چیز است؟ گفتیم دو نظریه است. ما در جلسۀ قبل اشاره کردیم که از مجموع روایات خاص در ابواب مختلف فقهی استفاده می‌کنیم که در اطراف علم اجمالی غالبا احتیاط لازم است و لذا از تحت ادلۀ مرخصه اطراف علم اجمالی به خاطر این روایات خارج هستند.

شهید صدر و برخی دیگر از تلامذۀ محقق خوئی [[2]](#footnote-2)به تبع شهید صدر مطلب دیگری دارند.

به این بیان که از طرفی آقایان بر خلاف مشهور می‌گویند ادلۀ مرخصه فی نفسه شامل اطراف علم اجمالی می‌شود. از طرف دیگر گویا اتفاقی بین علماست چه اصولی و چه اخباری که در اطراف علم اجمالی غالبا اصول مرخصه جاری نمی‌شود. از طرفی به این روایات خاصی که ما اقامه کردیم خیلی توجه نشده است. لذا برای اینکه اثبات کنند اطراف علم اجمالی از تحت ادلۀ مرخصه خارج است دو بیان شهید صدر دارند.

قبل از ذکر این دو بیان یک مقدمه کوتاهی را اشاره می‌کنیم:

**مقدمه:** بارها گفته‌ایم مناسبت حکم و موضوع و هکذا ارتکاز عقلاء هر دو می‌توانند قرینه باشند بر عدم اطلاق کلام متکلم. مثلا مولا می‌گوید «اکرم الشعراء» یک شاعری هم هست مرتب این مولا را هجو می‌کند، دشمنی شدید با این مولا دارد مناسبت حکم و موضوع قرینه می‌شود که این «اکرم الشعراء» شمول ندارد نسبت به این شاعر عدو، بلکه مناسبت حکم و موضوع یک قرینه است که این «اکرم الشعراء» شامل این شاعر دشمن مولا نمی‌شود. بعد از مقدمه

شهید صدر در کتاب مباحث الاصول ج 4 ص 48 به دو بیان مفصل می‌خواهند توضیح بدهند که چرا اطراف علم اجمالی از تحت ادلۀ مرخصه خارج است؟ ما خیلی مختصر اشاره می‌کنیم.

**بیان اول:** تمسک به مناسبت حکم و موضوع است، می‌فرمایند مولا که می‌گوید «رفع ما لایعلمون» ما قبول داریم خود «لایعلمون» مطلق است شامل اطراف علم اجمالی هم می‌شود هر طرفی از اطراف علم اجمالی «لایعلم» است ولی وقتی رفع به «ما لایعلمون» نسبت داده می‌شود عرف اینجا یک مناسبتی را می‌فهمد که رفع چیزی است که «لایعلم» است، رفع و ترخیص به «لایعلم» نسبت داده شده است مناسبت حکم و موضوع اقتضا می‌کند که این ترخیص نباید مصادمه داشته باشد با علم هر چند علم اجمالی، لذا مناسبت حکم و موضوع می‌گوید اگر رفع مصادم شد با علم اجمالی از تحت «رفع ما لایعلمون» خارج است.[[3]](#footnote-3)

**بیان دوم:** گویا اگر این بیان را قبول نکنید ما تمسک می‌کنیم به ارتکاز عقلائی و می‌گوییم ارتکاز عقلائی قرینۀ لبی است بر اینکه «رفع ما لایعلمون» شامل اطراف علم اجمالی نمی‌شود. ارتکاز عقلائی به چه بیان؟ می‌فرمایند اگر ما به روش عقلاء مراجعه کنیم عقلاء وقتی یک واقعیتی را از کسی مطالبه می‌کنند، اگر آن امر واقع مردد بشود بین دو امر یا سه امر، اینجا عقلاء باز هم آن واقعیت را از طرف می‌خواهند و تردید آن واقع بین دو امر، باعث نمی‌شود عقلاء از مطلوبشان رفع ید کنند، همین ارتکاز عقلائی قرینۀ لبی می‌شود بر تقیید «رفع ما لایعلمون» معلوم می‌شود درست است شارع فرموده «رفع ما لایعلمون» ظاهرش اطلاق دارد و شامل اطراف علم اجمالی می‌شود ولی ارتکاز عقلائی می‌گوید که مولا رفع را در اطراف علم اجمالی ساری و جاری نمی‌داند.[[4]](#footnote-4) این دو بیان شهید صدر.

عرض ما این است که هر دو بیان قابل مناقشه است:

اما مناسبت حکم و موضوع ما نمی‌دانیم در اینجا یعنی چه؟ اگر حدیث رفع اطلاقش را قبول دارید که شامل اطراف علم اجمالی می‌شود اگر اطلاقش را قبول دارید کدام مناسبت است که اقتضاء می‌کند حدیث رفع اختصاص به شبهات بدوی داشته باشد؟ لذا مقرر محقق ایشان در حاشیۀ کتاب سعی می‌کنند این بیان شهید صدر را توجیه کنند، توجیهی که قبلا ما ذکر کردیم و رد کردیم. ایشان می‌خواستند این قرینه (مناسبت حکم و موضوع) را تبدیل به یک دلیل کنند فرمودند تعلق حکم به موضوع حیثی است حکم اطلاق ندارد «رفع ما لایعلمون» از حیثی که لایعلم است اما از حیثهای دیگر اطلاق ندارد و می‌گویند مقصود ایشان از این قرینه این است که ما قبلا تحلیل کردیم و جواب دادیم.

**نتیجه:** این بیان اول شهید صدر که مناسبت حکم و موضوع اقتضا می‌کند ادلۀ مرخصه اطراف علم اجمالی را شامل نشوند قابل قبول نیست.

اما بیان دوم ایشان: ارتکاز عقلائی قرینۀ لبی است که ادلۀ مرخصه شامل اطراف علم اجمالی نشود عرض ما این است که این مطلب را تحلیل کنیم اگر مقصود این است که عقلاء وقتی خواسته‌ای دارند این خواستۀ آنها مردد می‌شود بین دو امر یا چند امر، اگر غرض اهمی وجود ندارد مولا حتما این مطلوبش را می‌خواهد هر چند در ضمن دو فرد مردد باشد و رفع ید نمی‌کند از این مطلوبش اگر غرض اهم نباشد، این نه تنها عقلائی بلکه عقلی هم هست، بالاتر، به مجرد تردید بدون غرض اهم اگر رفع ید کند ممکن است کسی بگوید نقض غرض هم هست و این را قبول داریم ولی بحث این است که اگر عقلاء غرضی داشتند، غرض مردد بین دو امر یا بیشتر شد، اگر غرض اهمی وجود داشت آیا عقلاء از آن غرض مهمشان رفع ید می‌کنند یا رفع ید نمی‌کنند؟ مسلم چنین است که انجام می‌دهند پس ارتکاز عقلائی بر این نیست که مطلقا عقلاء و لو بلغ ما بلغ آن مطلوب مردد را می‌خواهند مخصوصا نسبت به شارع مقدس که ما می‌بینیم در موارد خاصی به خاطر غرض اهم شارع مقدس می‌گوید من واقع را از شما نمی‌خواهم ترخیص قائل می‌شود در عدم خواست واقع، مثلا ببینید ادلۀ عسر و حرج مفادش چیست؟

با اینکه حکم واقعی، مصلحت واقعی مسح بر بشره است، تا عسر و حرج آمد واقع هم مردد نیست شارع می‌گوید من واقع را نمی‌خواهم «امسح علی المراره» بر روی باند مسح کن، نمی‌خواهد روی بدن مسح کنی، در تقیۀ مداراتی که خود شهید صدر هم تقیۀ مداراتی را قبول دارند با اینکه تکتف مبطل نماز است با اینکه آمین گفتن مبطل نماز است با اینکه از نظر فقهی ممکن است ما نماز مخالف را به برخی شرائط باطل بدانیم ولی مصحلت اهم باعث می‌شود که شارع مقدس بفرماید من واقع را از شما نمی‌خواهم، بروید پشت سر او نماز بخوانید «من صلی خلفه کمن صلی خلف رسول الله» یا مثل قاعده صحت و قاعدۀ فراغ و امثال این موارد مطمئن هستیم به خاطر مصحلت اهم شارع مقدس واقع را از ما نمی‌خواهد.

چه اشکالی دارد اگر واقع مردد شد بین چند امر شارع مصحلت اهمی تشخیص بدهد و به خاطر این مصلحت اهم به حکم ادلۀ مرخصه بگوید من واقع را از تو نمی‌خواهم.

بنابراین به نظر ما نه مناسبت حکم و موضوع و نه ارتکاز عقلائی نمی‌تواند قرینه باشد برای خروج اطراف علم اجمالی از تحت ادلۀ مرخصه.

لامحاله باید به آن روایات خاص تمسک کنیم و جالب این است که شهید صدر در بعضی از مباحثشان حداقل برخی از تقریرهایشان مثل کتاب بحوث فی علم الاصول ج 5 ص 195[[5]](#footnote-5) گویا به این نکته توجه کرده‌اند که مفری برای این محذور نیست الا اخذ به مخصصات خاص یعنی همان طریقی که ما مشی کردیم.

بنابراین نتیجه تا اینجا این شد که به نظر ما اگر روایات خاص نباشد ادلۀ مرخصه به اطلاق شامل اطراف علم اجمالی می‌شود اگر روایات خاص نمی‌بود می‌توانستیم بگوییم در اطراف علم اجمالی برائت جاری است ولی ادله خاص می‌گوید در اطراف علم اجمالی باید احتیاط کرد نه ادلۀ برائت و نه ادلۀ استصحاب جاری نخواهد بود.

1. - جلسه هجدهم - ‌‌شنبه – 3/8/1399 [↑](#footnote-ref-1)
2. - محقق فیاض در المباحث الاصولیه ج 9 ص 339: «وأما بناء علی ما قویناه من أنه لااطلاق لمثل حـدیث الرفع بالنسـبه إلی الشـبهات المقرونه بالعلم الاجمالی،لانصـرافه عنها بالنظر العرفی الأرتکازي، فالنسبه بینه وبین أخبار الاحتیاط عموم من وجه، فالنتیجه هی نفس النتیجه علی القول بانقلاب النسبه». [↑](#footnote-ref-2)
3. - مباحث الأصول ؛ ج‏4 ؛ ص48: «و بكلمة مختصرة: أنّ عدم شمول دليل الترخيص لأطراف العلم الإجماليّ- يكون في المرتبة السابقة عن التفتيش عن نكتة ذلك- من الواضحات بحسب الفهم العرفي.

   و أمّا النكتة في ذلك فأمران: الأمر الأوّل: أنّنا لا ندّعي أنّ قوله مثلا: (ما لا يعلمون) غير شامل لهذا الطرف أو لذاك الطرف، حتى يقال: إنّ هذا خلاف الإطلاق و مقدّمات الحكمة، بل إنّنا نقول: إنّ المحمول الّذي حمل على موضوع (ما لا يعلمون) يوجد فيه ضيق، فبالرغم من تطبيقه على موضوعه في ما نحن فيه لا يثبت التأمين، و ذلك لأنّ الظاهر عرفا من الترخيص في المشكوك بما هو مشكوك المستفاد منه عرفا الحكم الظاهريّ، إنّما هو عدم الاهتمام بالإلزام الاحتماليّ، و المشكوك بما هو كذلك في قبال الترخيص الاحتماليّ، و تقدّم الثاني على الأوّل لأقوائيّته محتملا كما في الأصول، أو احتمالا كما في الأمارات،.......». [↑](#footnote-ref-3)
4. - مباحث الأصول، ج‏4، ص: 54:« الأمر الثاني: ارتكاز المضادّة بين الحكم الواقعيّ و الترخيصيّ في الأطراف، الّذي أدركه الأصحاب بسلامة وجدانهم و إن تخيّلوه ارتكازا عقليّا، فاختاروا المانع الثبوتي من جريان الأصول، و نحن قلنا: إنّه ارتكاز عقلائيّ ناشئ من تعايشاتهم العقلائيّة، لا من عقلهم صرفا، و هذا الارتكاز- بعد أن علمنا من ظاهر أدلّة الأصول، أو من الخارج أنّها ليس بصدد نسخ الحكم الواقعيّ و نفيه- يصبح قرينة على عدم إرادة الترخيص في أطراف العلم الإجماليّ و لو بنحو الضيق في المحمول……..». [↑](#footnote-ref-4)
5. - بحوث في علم الأصول ؛ ج‏5 ؛ ص195:«التاسع- التمسك ببعض الاخبار المتفرقة الواردة في موارد مختلفة من العلم الإجمالي بالتكليف و تأمر بالاجتناب و الموافقة القطعية من قبيل ما ورد من لزوم الاجتناب عن الأغنام التي نعلم بكون بعضها موطوءة، و ما ورد من الأمر بإراقة الماءين اللذين يعلم بنجاسة أحدهما . فان هذه الروايات بعد ظهور انها ليست في مقام تخصيص في الحكم الواقعي تدل على عدم جريان الأصل الترخيصي في أحد الطرفين و لو مشروطا بترك الآخر و إلّا لم يجز إراقتهما و التيمم و جاز شرب أحدهما أو أكل أحد الأغنام و بعد إلغاء خصوصية مورد التكليف المعلوم بالإجمال يستفاد منها كبرى كلية هي عدم جريان الأصول المرخصة في شي‏ء من أطراف العلم الإجمالي عند تساويها بالنسبة إلى أدلة الترخيص فتكون مخصصة لإطلاق أدلة الأصول العامة لإثبات الترخيص المشروط في أطراف العلم الإجمالي لو تم مثل هذا الإطلاق، نعم لو فرض عدم جريان الأصل المرخص في نفسه في أحد الطرفين أو قيام أصل إلزاميّ حاكم عليه أمكن إجراء الأصل الترخيصي في الطرف الآخر و كان ذلك خارجا عن منصرف تلك الروايات كما ان فرض قيام الأمارة على طهارة أحدهما بالخصوص أيضا خارج عن منصرفها». [↑](#footnote-ref-5)